

فرق بین اصول دادرسی مدنی و جزائی

۸۰

دلیل در امور جزائی

موضوع دلیل در آئین دادرسی جزائی :

هدف هر آئین دادرسی کشف حقیقت یعنی راست و درست بودن موضوع ادعا است و حقیقت نسبت به تز دعوای جزائی اسناد جرم است که باید به ثبوت تقصیر متهم یا مظنون منتهی شود و بهمین جهت است که موضوع دلیل در امور جزائی مورد بحث واقع میشود و دارای دو مقصد است.

الف : کشف دایل در مرحله مقدماتی دعوای جزائی.

ب : ارائه و بکار بردن آن در مرحله آخر که منتهی بصدور حکم محکومیت و یا تبرئه میشود .

حال باید دید حقیقت از نظر فلسفه چیست و چه چیز را واقعاً میگویند موجود است : حقیقت بنفسه معادل با شیئی است که واقعاً وجود دارد اما از نظر انسان حقیقت معادل با تیقن است که از تشخیص خیالی و ذهنی آن حقیقت ناشی میشود بنابراین تصور حقیقت چیز دیگری است و تصور تیقن چیز دیگر حقیقت مادی است Objectif ولی تیقن خیالی و ذهنی Subjectif حقیقت بنفسه بالاتر دید مطلق و نامحدود است اما نسبت تیقن یعنی وجود ذهنی که ما از آن حقیقت داریم نسبی است و وقتی این حقیقت نسبی کشف میشود که بین تصورات ما و موجودات مادی و طبیعی و یا قلبی و معنوی که ما میل داریم بشناسیم انطباق و توافق باشد بنابراین اثبات حقیقت یک موضوع تعیین و تشخیص موجودیت این انطباق است و دلیل چیزی جز مجموع علل و جهات موجد تیقن نیست .

ضد تیقن شک و شبهه و سوء ظن است و سببه دعوای جزائی سوء ظن است که پایه و اساس اتهام است و تمام کار آئین دادرسی اینست که این سوء ظن را به یقین تبدیل کند و اگر این نتیجه حاصل نشود دعوی بلااثر و بی نتیجه خواهد بود .

بنابراین مراتب فوق سه قاعده مقدماتی را که حاکم بر ثنوری و قواعد دلیل در امور جزائی و مربوط بمسائل ریر است باید متذکر و در نظر داشت :

۱ : کی باید دلیل بیاورد .

۲ : وظایف قاضی در صورت عدم اقامه دلیل چیست .

۳ : چه اموری را باید اثبات نمود .

فرق بین اصول دادرسی مدنی و جزائی

در قسمت اول اقامه دلیل با اتهام زننده یا شاکی است و در قسمت دوم اگر دعوی با اثبات نرسید و دلیل کاملاً بیان نشد قاضی باید متهم را تبرئه کند و در قسمت سوم اصولاً اموری را باید ثابت نمود که بوجود جرم و تقصیر فاعل آن بستگی دارد اینک هریک از قواعد فوق را جداگانه تحت رسیدگی دقیق قرار میدهم.

۱ - دلیل بهمه شاکی است

شاکی اصولاً باید وجود عناصر معنوی و مادی جرم را ثابت کند و این قاعده با عقل و امنیت اجتماعی توأم و وفق دارد که از شاکی اثبات کامل و تمام تقصیر متهم خواسته شود و اگر متهم منکر ارتکاب جرم و یا تقصیر خود شود نافی را نفی کافی است و دیگر نباید دلیل بر انکار خود بیاورد ولی اگر متهم استناد با احوال نمود که طبعاً باعث از بین رفتن جرم است و یا اشاره بیک عمل مثبتی نمود که حاکی از تصدیق او با اتهام بود و یا ادعای برائت و بی تقصیری و یا معافیت و معذوریت نمود باید بنوبه خود مثل یکنفر وکیل مدافع در عوای حقوقی که ایرادات قانونی مینماید و یا دلیل ابراء میآورد او نیز باید برای برائت خود اوضاع و احوال استنادیه را با دلیل ثابت کند زیرا برائت ذمه در این مورد حقی است برای متهم و نمیتوان او را منع کرد و بنابراین مشمول قاعده اثبات دعوی با متهم : *reus excipiendo fit actor* خواهد بود.

حقوق قدیم که یک سلسله دلایل قانونی تنظیم کرده بود در این باب مقررات مشخص و معین سختی داشت و بمتهم هرگز اجازه نمیداد باموریکه حاکی از تصدیق او با اتهام باشد و یا بعمل و جهات عدم تقصیر خود حتی جنون استناد کند مگر پس از رؤیت دعوی و متهم را مجبور میکرد که آنها را دقیقاً و صراحتاً یکی یکی در همان جلسه اول محاکمه ذکر کند و اگر نمیکرد حق دفاع او ساقط بود اما امروز متهم آزادانه میتواند اسباب و وسایل دفاع خود را در هر مرحله از مراحل دعوی عرضه دارد حتی او را مجبور نمیکند که در همان جلسه اول بیان حقیقت کرده تمام مطالب را فاش کند و بگوید مقصر است یا بیگناه و تمام موانع تشریقاتی و شکلی که برای دفاع متهم در حقوق قدیم ایجاد شده بود بدلائیل زیاد از بین رفته است.

در حقیقت باید قبول کرد که قاعده : *excipiendo reus fit actor* یعنی اثبات دعوی با متهم است در آئین دادرسی جزائی مورد استعمال محدود دارد زیرا از یکطرف دادستان مجبور است برای شرایط و ارکان موجودیت جرم و تقصیر فاعل و فقدان جهان معذوریت و بی تقصیری و معافیت و غیره متهم اقامه بینه کند و از طرف دیگر جنبه عمومی و اجتماعی دعوی جزائی قضاة را مجبور میکند باینکه رأساً نسبت بدلائیل و وسائل دفاعیه متهم که در موقع خود از آنها استفاده نکرده قایم مقام او شده و با توسل بانها از متهم دفاع نمایند و بالاخره قواعد دلایل اخلاقی که قایم مقام دلایل قانونی حقوق قدیم شده است پایه و اساس تصمیم قاضی ناشی از اطمینان خاطر او بکشف حقایق خواهد بود و حال آنکه در دعوی حقوقی قاضی دارای چنین وظیفه قانونی و اجتماعی نیست رل مهم در دست اصحاب دعوی است که حقیقت امر را با دلایل متقن که دارند بثبوت برسانند.

فرق بین اصول دادرسی مدنی و جزائی

این اختلاف شدید و اساسی بین قواعد دلیل در دعوی جزائی و قواعد دلیل در دعوی حقوقی در موارد مهم و شایان دقت ظاهر میشود که ذیلاً بشرح اهم آنها مبادرت میشود :

الف : در مورد مرور زمان دعوی عمومی دادستان باید ثابت کند که دعوی مشمول مرور زمان نشده است و دعوی در مهلت های لازم که مشمول مرور زمان نشده است شروع گردیده بنابراین باید دانست اساساً اثبات مرور زمان بمعده دادستان است یا متهم .

در حقوق قدیم چون مرور زمان را وسیله استخلاص و آزادی متهم می دانستند دعوی دادستان قابل پذیرفتن بوده بدون اینکه چیز دیگری را جز وجود جرم ثابت کند در اینصورت اثبات شمول مرور زمان با متهم بود و قاعده *reus excipiendo fit actor* اجرا می شد ولی این نظر با طبع و مبانی مرور زمان وفق نمیدهد زیرا مرور زمان دعوی عمومی مبتنی است بر فرض فراموشی جرم مرتکبه پس از جری مدت های ده سال و سه سال و یکسال در مورد جنایت جنحه و خلاف پس از تاریخ ارتکاب و دارای اثرات یک نوع عفو عمومی است و مثل عفو عمومی مرور زمان جنبه بودن عمل مرتکبه را محو و از بین می برد و بهمین جهت مرور زمان از قواعد نظم عمومی است و احتیاجی نیست باینکه متهم مثل مورد ایرادات قانونی در جواب دعوا اعتراض و ایراد مرور زمان و یا عدم استماع دعوا نماید. نتیجتاً آنکه دادستان جرمی را که مشمول زمان شده است نباید تعقیب و طرح نماید و قاضی نیز چنین دعوی را ولو دلایل کافی برای اثبات مجرمیت و یا تبرئه متهم موجود باشد باید بغیر قابل قبول اعلام کند. هر محکمه جزا قبل از رسیدگی بماهیت دعوی مجبور است مطمئن شود که دعوی مطروحه مشمول مرور زمان نشده است.

اثبات تاریخ اقلّ تاریخ تقریبی یکی از عناصر اصلی دادرسی مظلونیت است و دادستان در تمام تعقیبات نه فقط باید وجود جرم را ثابت کند بلکه باید ثابت کند که دعوی در موقع لازم که مشمول مرور زمان نبوده اقامه شده است .

ب : در موقعی که تبعه خارجه برخلاف مقررات قانون راجع به ورود و اقامت اتباع خارجه رفتار میکند مقامات صلاحیت دار میتوانند حکم اخراج او را صادر کنند ولی اگر تبعه خارجه برخلاف مدلول آن عمل کرده مثلاً برای فرار از اجرای حکم اخراج مخل شود و یا پس از اخراج مجدداً بدون اجازه مراجعت نماید در اینصورت طبق قانون راجع ورود و اقامت اتباع خارجه تعقیب خواهد شد ولی دادستان باید ثابت کند که متهم تبعه خارجه است زیرا خارجی بودن یکی از شرایط اساسی جرم است .

ج : قصد سوء یا قصد اضرار . *l'intention crimineellee ou l'intention de nuire*

قصد سوء یا قصد اضرار در تمام جرائم شرط اساسی برای تشکیل و وجود جرم است و بهیچوجه قصد سوء فرض نمیشود بلکه باید مستقیماً توسط دادستان با دلیل ثابت شود و در حکم محکومیت هم اعمالی را که مثبت چنین قصد است باید توصیف و شرح

فرق بین اصول دادرسی مدنی و جزائی

داد معذک مواردی است که این قصد سوء فرض میشود یعنی دادستان بدون بیان ادله ثبوت قصد اضرار فاعل جرم را فرض نمیکند مثلاً در مورد افترا و تکیه اشارات یا استنادات بنفسه افترا آمیز است در اینصورت قصد سوء رسماً فرض نمیشود و کسی که مورد تعقیب است باید ثابت کند که قصد سوء نداشته است. قوانین موضوعه و رویه های قضائی نیز این فرض قصد سوء را در مورد افترا تأیید مینمایند. موضوع افترا نظر باهمیتی که دارد مورد مطالعه خاص قرار گرفته مضافاً بیان خواهد شد.

۴. وظایف قاضی جزائی در موقعی که دلیل کافی نیست

عدم کفایت دلیل از طرف کسی که باید آنرا اقامه کند در هر دعوائی موجب رد آن دعوی است *actor non probante, reus absolvitur*

این اصل مخصوصاً در امور جزائی باید محترم شمرده شود و هر وقت تقصیر متهم کاملاً ثابت نشده است استحقاق مجازات نخواهد داشت ولی انکار تاریک و عقاید باطل قرنها باعث تأخیر این پیروزی عدالت و منطقی شده است.

چه بسا بی گناهایی بعلت نقص اسنادات و عدم کفایت دلایل اتهام و یا شکوک و خفیف بودن آنها که غیر قابل اثبات بوده و یا اینکه بعلت نقص تشکیلات قضائی که اغلب ارائه دلیل طبق قواعد و نظامات روز بسیار مشکل بوده دچار عقوبات سخت شده اند چنانچه در حقوق قدیم فرانسه چون تقصیر یا بی تقصیری متهم بسهولت حاصل نمیشد و یقین تام آن نداشتند رویه قضائی قدیم بدو انواع و اقسام تبرئه و بعداً حد متوسطی بین محکومیت و تبرئه برقرار کرده حل دعاوی جزائی را روی درجات مختلف دلیل درجه بندی میکرد و اگر متهم محکوم نمیشد دعوی به سه قسم حل میگردد اول تبرئه بود که بموجب آن اتهام را بدون قید و شرط رد میکردند و متهم حق داشت مطالبه خسارت از شاکی خصوصی کند دوم اینکه متهم را خارج از محاکمه و دعوی اعلام میگردد که یک نوع تبرئه ناقص بود و کاملاً تطهیر نشده بود ولی متهم حق مطالبه خسارت نداشت عمل سوم بدین ترتیب بود بدون اینکه تصمیمی در باره متهم اتخاذ کنند او را در حال تعلیق و تردد نگاه می داشتند و این وقتی بود که دلیل اتهام ناقص بود و باین ترتیب متهم را زندانی میکردند که مدت آن از سه ماه تا دو سال بوده و بالاخره او را موقتاً از حبس خلاص میکردند و برای همیشه تحت اتهام بود.

ترقیات قضائی عصر دیگر اقتضا نمیکند که با متهم بر خلاف اصول و منطق رفتار شود. هیچ متهم بی گناهی را نمی توان محکوم نمود و وقتی که قانوناً تبرئه شد دیگر نمی توان او را در مورد همان عمل تعقیب نمود زیرا این امر از اصول و قواعد نظم عمومی است و بر خلاف آن نمی توان عمل نمود. چنانچه ماده ۴۰۶ قانون آئین دادرسی جزائی ایران حاکی است بر اینکه: هرگاه کسی برائت خود را از تقصیر در محکمه حاصل نمود دیگر هیچکس در خصوص این تقصیر حق تعرض باو ندارد

فرق بین اصول دادرسی مدنی و جزائی

و مواد ۴۸۳ - ۳۵۶ - ۴۰۴ نیز از قانون مزبور مشعر اند بر آزادی متهم در صورت تبرئه از اتهامات وارده و همچنین اگر در مورد متهمی قرار منع تعقیب صادر شد **دیگر متهم را در مورد همان عمل با همان دلایل اولیه نمی توان تعقیب نمود** مگر آنکه دلایل جدیدی پیدا شود که موقع تعقیب اولی طرح و رسیدگی نشده و در اینصورت تا موقعیکه موضوع اتهام مشمول مرور زمان نشده است متهم بحال تعقیب خواهد بود.

اصلی که امروز بموجب آن بمتهم مجازات داده میشود اصل : « **حق تنبیه جامعه از اعمالی که با الطبع نظم عمومی را مختل میکند** » می باشد معذالک قاعده « موارد شک و تردید به نفع متهم باید تعبیر شود » *in dubio pro reo* نفوذ خود را در حل و فصل قطعی دعاوی جزائی حفظ کرده از متهمی که احتمال بی گناهی او می رود حمایت می شود چنانکه طبق ماده ۳۴۴ قانون آئین دادرسی جزائی ایران متهمی که توقیف است و حکم بر ائت او صادر گردیده فوراً آزاد میشود و لو اینکه دادستان یا مدعی خصوصی استیناف خواسته باشد و یا طبق ماده ۴۴ همان قانون متهمی که توقیف است و حکم بر ائت او صادر شده استدعای فرجام مانع آزادی متهم نخواهد بود و همچنین متهمی که از حکم محکومیت فرجام خواسته طبق ماده ۴۴۴ آن قانون تا ختم محاکمه فرجامی حکم موقوف الاجرا خواهد ماند. مهم ترا موارد فوق ماده ۳ قانون مطبوعات مصوب کمیسیونهای مشترک مجلسین در تاریخ دهم مرداد ۱۳۰۴ است زیرا طبق ماده مذکور در صورتیکه متهم در دادگاه جنائی که با حضور هیئت منصفه تشکیل میشود محکوم شود می تواند فرجام بدهد و اگر حکم بر ائت او صادر شود اساساً حکم قابل رسیدگی فرجامی نیست و در اینباب طبق اصول معمول به در غالب ممالک هیچگونه حقی در مورد تبرئه برای دادگاه جنائی یا دادستان شناخته نشده است.

تمام مقررات فوق برای حمایت از فرض متهم بی گناه و ناشی از رعایت همان قاعده شک و تردید و احتمال بی گناهی است.

هر چند این فرض قانونی بی گناهی متهم مورد تنقید پیروان مکتب مثبتیون *l'école positiviste* بوده این قبیل مراعات درباره متهم را ترقی معکوس بشری دانسته می گویند این نوع تضمینات فردی دفاع جامعه را در مقابل مجرمین سست و بی اثر مینماید بدون اینکه تضمین کافی نسبت بمصالح عمومی وجود داشته باشد ولی در مقابل این معتقدات اصول و عقایدی وجود دارد که چکیده افکار عالی و بزرگ علماء و دانشمندان علوم جنائی است و آن اینست : « **تنها و منحصر هدف اصول و قواعد آئین دادرسی جزائی تعقیب جنایت کاران نیست بلکه حمایت اشخاص با شرف نیز مد نظر است بنابراین نباید فقط تصور کرد هر متهم و مظنون مجرم است بلکه باید قبول کرد که تا دلیل مخالفت بی گناه است** »